

به نام خدا

هنری زلزله و ماشین زمان



فرانچسکا سایمون

ترجمه ی مژگان کلهر

تصویرگر: تونی راس





پیاده روی هنری زلزله

هنری زلزله از پنجره بیرون را نگاه کرد. وای ی ی ی!! چه روز محشری بود. خورشید می درخشید و پرنده‌ها می خواندند. غنچه‌ها باز شده بودند و ابرهای قلمبه قلمبه، توی آسمان آبی معلق بودند.

موش کثیف! چرا هوا بارانی نمی شد؟ تگرگ نمی بارید؟ یا برف و بوران نمی آمد؟ هر دقیقه و هر ثانیه امکان داشت کلمه‌هایی را بشنود و حسابی دمغ شود! کلمه‌هایی که حاضر بود هر چه دارد بدهد تا آن‌ها را نشنود. کلمه‌هایی که...

مامان گفت: «هنری! پیتر! وقت پیاده روی است.»

پیتر خوبه گفت: «آخ جون! من چکمه‌های پلاستیکی زرد